



رئیس اول مدینه در نظر ملاصدرا

وقتی فارابی مقام نبی و فیلسوف را با هم می‌سنجد بیانش قدری موجز و مبهم است و گاهی مطلب را چنان اظهار کرده است که ممکن است کسانی بپندارند و تفسیر کنند که او فیلسوف را صاحب مقامی برتر از مقام نبی می‌دانسته است. مبنای این تفسیر، قول فارابی در مورد کیفیت اخذ علم از عقل فعال است. فیلسوف علم را به واسطه عقل از عقل فعال می‌گیرد و نبی با قوه متخیله صورت جزئیات و حکایات کلیات را از عقل فعال اخذ می‌کند. از آنجا که قوه خیال در مراتب قوای نفس در مرتبه پایین‌تری نسبت به عقل قرار دارد، فیلسوف که به واسطه عقل به عقل متصل می‌شود مقام برتر دارد، ولی بعید است که فارابی قائل به تفضیل فیلسوف بر نبی بوده باشد. این سوء تفاهم بدان جهت پیش آمده است که درک و دریافت فارابی اجمالی بوده و شاید به لوازم و نتایج سخن خود، آگاهی تفصیلی نداشته و اعتبارهای متفاوت را از هم تفکیک نکرده است.

مشکل از اینجا پیدا شده است که کمال نبی را در صرف کمال قوه متخیله محدود دانسته‌اند. حکمای ما معمولاً قوای نفس را چهار قوه دانسته‌اند. یعنی قوای حس و خیال و وهم و عقل و بعید ندانسته‌اند که در شخص واحد یکی از این قوا رشد بسیار داشته باشد و قوای دیگر مهمل و معطل بماند. البته کمال حقیقی انسان در این است که همه قوای نفس به نحو متعادل به کمال مایل باشد. اما گاهی ممکن است در وجود کسانی یکی از این سه قوه حساسه و محرکه یا تخیل و عقل رشد کند و قوای دیگر کم و بیش معطل بماند. در این صورت شاید کارهایی مثل کرامات و اعمال خارق عادت از صاحب آن سرزند. اگر قوه حساسه و محرکه قوی شود، البته کسانی که در قوای حسی و خیالی به کمال رسیده‌اند محتاج سیر استکمالی عقل هستند و اگر، مانعی در طریق استکمالشان نباشد به این کمال نیز نائل می‌شوند.

ملاصدرا در فصل بیست و نهم از فن دوم (معاد و نبوت) کتاب مبدا و معاد پنج مانع ذکر کرده است که اگر هر یک از آنها به تنهایی وجود داشته باشد انکشاف حقایق، متعذر و گاهی ممتنع می‌شود و البته همه آنها موانعی

نیست که ما آنها را به عنوان مانع بشناسیم و بتوانیم به آسانی آنها را رفع کنیم. چنان‌که به نظر ملاصدرا نفوس صلی و مطیعان هم هر چند از مکر و خدیعت و سایر بیماری‌های باطن پاک و صافی است، به اعتبار اینکه طالب حق نیست حق صریح در آن ظاهر نمی‌شود زیرا که آئینه دلهاشان محادی روی آئینه نیست و چه بسا که تمام همتش مصروف فهم تفصیل طاعات بدنی و تهیه روایت و موعظه و نقل آنها برای مردمان باشد. حتی شخص اگر فکرش را هیچ مصروف تأمل در ملکوت و تدبیر در حضرت ربوبیت و حقایق حقیه الهی نکند، بر او چیزی جز آنچه می‌اندیشد منکشف نمی‌شود.

آنگاه ملاصدرا گفته است اگر صرف تمامی همت در تفصیل طاعات، مانع از انکشاف حق باشد پس تکلیف آن کس که شهوات و علاقه دنیا او را راه می‌برد معلوم است. گرچه رشد طبیعی و هماهنگ قوای نفس، طبیعی به نظر می‌رسد اندکند کسانی که تمام قوای نفسشان متناسب و هماهنگ به کمال رسیده باشد. در اینجا مخصوصاً به موانع استکمال نفس اشاره شد تا نپندارند که نفس آدمی همان نفس حیوانی است که چیزی بر آن افزوده شده و افزون اجزاء آن از اجزاء نفوس حیوانی است. اما در حقیقت نفس انسانی همان نفس حیوانی نیست که فی‌المثل عقل بر آن افزوده شده باشد. زیرا حس و خیال انسان همان حس و خیال جانوران دیگر نیست. اصلاً قول به وحدت تشکیکی وجود و حرکت جوهری با این تلقی مکانیکی از نفس که نفس را حاصل جمع قوا می‌داند سازگاری ندارد، زیرا نفس امر واحد است و همه قوا در آن، کل واحد و یگانه‌اند. وقتی گفته می‌شود که در وجود کسی قوه خیال قوت بیشتر دارد، این قوه جدا از سایر قوا نیست و حتی می‌توان گفت که بدون کمال عقلی، کمال حقیقی قوه خیال حاصل نمی‌شود. منتهی چنان‌که اشاره کردیم گاهی موانع و عوایق مانع رشد و کمال یک قوه می‌شود. فارابی که می‌گفت پیامبر سخن وحی را به واسطه خیال از ملک وحی (عقل فعال) می‌گیرد (یا می‌شنود) ظاهراً نظرش صرفاً به شأن ظاهر نبوت و زبان حکایی و خطابی مخاطبه با عموم مردم بوده است و اگر علم نبوی را محدود در علم

مبدأ و سیاست نفوس جز پنداشت زما و سیاست در اختیار سیاستمداران قرار دارد

ایجاب طاعات آن است که غیب، شهادت را خدمت بفرماید و شهوات عقول را خدمت کنند و جزء به کل و دنیا به آخرت برگردد و محسوس معقول شود و از عکس این امور منزجر برگردد تا آن که ظلم و وصال لازم نیابد و موجب وخامت عاقبت و سوء مال نشود (نقل از مبدأ و معاد. ترجمه احمدین محمد حسینی اردکانی).

با نظر در این عبارات معلوم است که اصول نظر سیاسی ملاصدرا در علم الهی او تعیین شده است. در اینجا هم مطلبی که از دو کتاب مبدأ و معاد و شواهد الربوبیه نقل کردیم. نکته‌ای از قول حکما نقل شده است که نه فقط در بحث سیاست الهی و حکمی ملاصدرا اهمیت دارد، بلکه در فهم عالم کنونی نیز شاید به ما مدد برساند. ملاصدرا از قول یکی از حکما نقل کرده است که «هرگاه عدل قائم گردد شهوات عقول را خدمت می‌کنند و هر گاه جور برپا شود عقول شهوات را خدمت می‌کنند. پس طلب آخرت اصل هر سعادت است و حب دنیا رأس هر خطیئه است» (۵۱۸، مبدأ و معاد) فهم این سخن برای کسانی که به معانی انتزاعی الفاظ عقل و شهوت و ظلم و عدل نظر دارند آسان نباشد و فکر کنند که شهوت هر چند ممکن است از سرکشی باز داشته شود، خادم عقل نمی‌شود و عقل هر چند محذول و ضعیف شود به خدمت شهوت در نمی‌آید ولی فیلسوفی که گفته است نفس در وحدت خود کمال قواست و در مفتاح پانزدهم از کتاب مفاتیح الغیب در ذیل حکمتی عرشیه نفس را حاصل وحدت جمعی دانسته و این وحدت را سایه وحدت الهی تلقی کرده است، چرا نتواند بگوید که عقل ممکن است خادم شهوت شود یا شهوت به خدمت عقل درآید.

این نکته به خصوص در عصر ما برای فهم و درک ماهیت راسیونالیسم اهمیت دارد. آنچه که در تعرض به راسیونالیسم زمان خود گفته بود حیوان ناطق به ناطق حیوان مبدل شده است، هر چند در مقصد و مقصود با ملاصدرا شریک نیست اما در این که عقل می‌تواند خادم حیوانیت و ماده برای صورت آن شود با ملاصدرا اتفاق نظر دارد.

۲. سیاست با شریعت یکی نیست. ملاصدرا در کتاب

خیالی می‌دانست نمی‌گفت که رئیس مدینه باید فضائل نظری و فکری و خلقی و عملی باشد.

مع ذلک به نظر نمی‌رسد که این دلایل مفسران را از نظری که در باب مقام نبی و فیلسوف در فلسفه مدنی فارابی پیدا کرده‌اند، منصرف سازد. در نظر ملاصدرا نیز نبی از طریق خیال با عقل فعال متحد می‌شود اما نظر این فیلسوف صریح است که پیامبر به مشاهده صور عالم خیال اکتفا نمی‌کند بلکه ساکن عوالم حس و خیال و عقل است. چنان که گاه در این مقام استقرار دارد و گاه در آن دیگری متمکن است. البته نبی که معلم و راهنمای همه طبقات مردمان است بیشتر به زبان عالم خیال سخن می‌گوید اما این بدان معنی نیست که زبان عوالم دیگر را نشناسد. ملاصدرا که در بیشتر کتاب‌های خود معنوی تحت عنوان «نبوت و سیاست» آورده است هرگز در هیچ جا مطالب را به تفصیلی که فارابی به فلسفه مدنی پرداخته، ذکر نکرده است. من به ذکر جهات این امر نمی‌پردازم. نکته مهمی که می‌خواهم بگویم این است که ملاصدرا در این باب همواره به آثار فارابی نظر داشته و از اقوال او بسیار نقل کرده و گاهی تلخیص یا خلاصه بعضی اقوال و آراء فارابی را آورده است، اما در مورد مقام نبی و فیلسوف نظر موجز و اجمالی فارابی را چنان بسط و تفصیل داده است که در آن دیگر ظن و احتمال تفصیل فیلسوف بر نبی منتفی می‌شود. برای روشن شدن این معنی قبل از آنکه نظر ملاصدرا را بیاوریم، به ذکر دو مقدمه می‌پردازیم:

۱. ملاصدرا ظاهراً به قدرت‌ها و قدرتمندان زمان خود چندان اعتنایی نداشته و نظر کلی او در باب سیاست نیز با این روحیه تناسب دارد. در اشراق پنجم از مشهد پنجم کتاب شواهد الربوبیه می‌خوانیم که، غرض از وضع نوامیس الهی و ایجاب عبادات و التزام خلق به طاعت این است که عالم شهادت در خدمت عالم غیب قرار گیرد، به نحوی که شهوات و امیال نفسانی تابع عقل و مطیع اوامر و نواهی آن باشد و عالم ملک به ملکوت راجع شود و دنیا به آخرت پیوندد.

همین مطلب با اندکی تفاوت در تعبیر و عبارت در مبدأ و معاد آمده است: بدان که غرض از وضع شرایع و

البته نبی که معلم و راهنمای همه طبقات مردمان است بیشتر به زبان عالم خیال سخن می‌گوید

آورده است نگفته و حتی در تلخیص النوامیس فارابی به این نسبت اشاره‌ای هم نشده است. منتهی در رساله‌ای به نام در «کتاب النوامیس» افلاطون که به تصحیح عبدالرحمن بدوی در جزء دوم کتاب افلاطون فی الاسلام (انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا با همکاری دانشگاه تهران سال ۱۳۵۳ هـ ش ۱۹۷۴ م) در ذیل افلاطون المنحول چاپ شده است، می‌خوانیم که «قومی گمان کردند که میان شریعت و سیاست تفاوت نیست و حال آنکه در مبدأ و فعل و انفعال و نهایت فرق بسیار میان آن دو وجود دارد» و آنچه در این باب از کتاب شواهد الربوبیه نقل کردیم تقریباً عین عباراتی است که در کتاب «النوامیس افلاطون» آمده است (رجوع شود به صص ۱۹۹-۲۰۰).

اکنون باید از این قضیه که آیا انتساب این سخنان به افلاطون درست است یا نه درگذریم؛ مهم این است که ملاصدرا از میان کلمات منسوب به افلاطون قول مذکور را پسندیده و در ضمن اقوال خود آن را نقل کرده است. اگر سیاست را به معنای افلاطونی و شریعت را به معنای متداول دریابیم، کلمات مزبور با بعضی از دیگر اقوال ملاصدرا تعارض پیدا می‌کند؛ اما ظاهراً نویسنده رساله منسوب به افلاطون و فیلسوف ما که عباراتی از رساله را نقل کرده است، شریعت را به معنایی که اکنون در این زمان در می‌یابیم مراد نمی‌کرده و چه بسا وقتی که سیاست را با شریعت می‌سنجیده نظرشان به سیاست‌های مرسوم و متداول بوده است. چنان که غزالی هم با نظر به سیاست ملوک زمان سیاست را نتیجه شریعت تلقی کرده یا درست بگویم متابعت سیاست از شریعت را لازم دانسته است.

یکی از پرسش‌هایی که اخیراً مطرح شده است پرسش مربوط به روگرداندن فلاسفه دوره اسلامی از تأمل و تحقیق در مسائل فلسفه مدنی و سیاسی با کم‌اعتنایی به این مسائل است. ادعای این است که فلاسفه اسلامی قبل از فارابی در سیاست مُدُن تحقیق جدی کردند و اگر از سیاست سخن گفتند گفتارشان گاهی نقل ملخص آراء فارابی بود (اخلاق ناصری) یا سیاست را در ذیل بحث نبوت آوردند (ابن سینا و بیشر فلاسفه تا ملاصدرا و

شواهد الربوبیه نظر افلاطون در کتاب نوامیس را با تأیید و موافقت نقل کرده است که بر طبق آن سیاست از حیث مبدأ و غایت و فعل و انفعال با شریعت تفاوت دارد. مبدأ و سیاست نفوس جز پنداشت زمام و سیاست در اختیار سیاستمداران قرار دارد و حال آنکه مبدأ شریعت نهایت سیاست است زیرا حرکت شریعت آدمی را از طریق اطاعات از خدای تعالی به موافقت و مواصفت با نظام کل رهبری می‌کند. سیاست از حیث غایت نیز با شریعت تفاوت دارد، زیرا سیاست تابع شریعت است و اگر سیاست در برابر شریعت سرسختی نشان ندهد ظاهر عالم مطیع باطن می‌شود و محسوس در ذیل معقول قرار می‌گیرد و به حکم حرکت جوهری به جانب عالم معقول که اصل و حقیقت آن است سیر می‌کند ولی در غیر این صورت چه بسا که اهواء بر آراء کلی و ادراکات عقلی چیره شود و ارباب سیاست خود را مصدر و منشأ صلاح و اصلاح بدانند و از خضوع نسبت به مبدأ کل و قانون و عدل غافل شوند.

پیدا است که ملاصدرا در این قول به ولایت حکیم نظر داشته است. تفاوت سیاست با شریعت از حیث فعل نیز ظاهر است زیرا فعل سیاسی ناقص و زوال‌پذیر است و حال آنکه افعال شریعت کلی و تام است و به سیاست نیازی ندارد. از جهت انفعال هم سیاست با شریعت تفاوت دارد زیرا اجرای حکم شریعت لازم ذات شخص متشرع است ولی حکم سیاست متکثر و اتفاقی و عرضی است که در زمانی به آن امر می‌کنند و ممکن است آن امر پس از اندک مدتی ملغی شود. اینکه ملاصدرا اختلاف و تفاوت‌های شریعت و سیاست را به افلاطون نسبت داده و به موافقت با او سخن گفته است یک امر اتفاقی نیست. افلاطون بنیان‌گذار سیاست مدنی و ولایت حکمت و فلسفه است و ظاهراً نباید سیاست را تابع کلی شریعت بدانند. حتی اگر به نظر فارابی و ملاصدرا که رئیس اول مدینه را پیامبر می‌دانسته‌اند، توجه کنیم فهم آنچه در باب اختلاف شریعت و سیاست ذکر کردیم دشوار می‌شود. حقیقت این است که افلاطون در کتاب نوامیس مطالبی را که ملاصدرا از قول او در باب نسبت شریعت و سیاست

ملاصدرا در مباحث سیاست به آراء فارابی نظر خاص داشته و گاهی عین مطالب و عبارات فارابی را آورده است

فلسفه بخشیده یا مطالب فلسفی را به ظواهر دین و شریعت آراسته است. حتی اگر این تفسیر غیر دقیق و جهی داشته باشد مآل بحث و نظر فارابی این بوده است که فلسفه و فیلسوف در سایه دین و نبوت قرار گیرند و پیداست که در این صورت دیگر این قضیه که نبی با خیال و فیلسوف به واسطه عقل با عقل فعال اتصال پیدا می‌کند، مقدمه تعیین مقام نبی و فیلسوف نمی‌تواند باشد.

ملاصدرا صفات دوازده گانه رئیس اول را به خصوص در کتاب شواهدالربوبیه به تفصیل بیان کرده و در مقدمه آن چنین نوشته است: کسی دارای رتبه خلافت الهی و مستحق ریاست بر خلق و صاحب رسالت و مبعوث خدای تعالی است که به مقام و مرتبه جامعیت در نشأت سه گانه عقلی و نفسی و حسی رسیده باشد. یعنی در نشئه روح از سنخ ملکوت اعلی و در مراتب نفس و حس از سنخ ملکوت اوسط و اسفل است و به همین جهت شایستگی خلیفه‌اللهی و مظهریت جامع اسماء الهی دارد. اما چون نبی به زبان قوم و با تمثیلات سخن می‌گوید و عامه مردم قدرت تأثیر در اجسام و اقوام عالم را بر علم به معارف حقیقی ترجیح می‌دهند، شأن فضایل نظری پیامبر از نظر ایشان و حتی از نظر بعضی از صاحبان اطلاع و دانش در علوم دینی پوشیده می‌ماند شاید فارابی هم وقتی از نبوت می‌گفت نظر به زبان نبی و تلقی عامه مردم از نبوت داشت اما ملاصدرا در آثار خود با نظر جامع به نبوت می‌پردازد و در کتاب مبدأ و معاد رئیس اول را صاحب دو کمال می‌داند کمال اول و کمال ثانی.

«کمال اول رئیس مطلق این است که نفسش در مرتبه عقل بالفعل باشد و قوای متخیله و حساسه و محرکه‌اش در غایت کمال باشد. پس به قوه حساسه و محرکه‌اش مباشر سلطنت گردد و احکام الهی را جاری گردد و با دشمنان خدا مجاربه کند و قوه متخیله مهیای قبول جزئیات با نفسها و کلیات به حکایاتها - در بیداری و در خواب - از عقل فعال بوده باشد و به قوه عاقله به حیثیتی باشد که عقل منفعله‌اش مستکمل شده باشد به همه معقولات و عقل بالفعل شده باشد و چنین انسانی عقل مستفاد می‌گردد و در میان عقل فعال و عقل منفعل قرار می‌گیرد و میان او و عقل

شاگردان او) اما وقتی در آثار صدرا نظر می‌کنیم تا حدی شبه رفع می‌شود. یعنی با نظر در آراء و احوال ملاصدرا دیگر نمی‌توانیم بگوییم که در فلسفه اسلامی بعد از فارابی سیاست جایی نداشته است. ملاصدرا در زمرة فیلسوفانی است که در عین گوشه گیری و اعراض از پیوستن به ارباب قدرت جداً به سیاست می‌اندیشیده و در آثار خود هم به سیاست مثالی و هم به رسوم و آیین کشورداری نظر داشته است.

قبلاً اشاره کردیم که ملاصدرا به آراء فارابی و غزالی و بعضی دیگر از صاحب نظران نظر داشته و در افکار آنان تأمل می‌کرده است، اما در بسیاری از مواضع آثار خود و به خصوص در شرح اصول کافی^۱ به واقعیت سیاست متداول پرداخته و شرایط پادشاهی و حدود قدرت پادشاه را مورد بحث قرار داده و در گفته است: «اگر پادشاه نباشد رضایت همگان برای اعطای منصب قضا به شخص عادل و نصب او کافی است.

پس از ذکر این مقدمه دوباره به ابهام و اجمال قول فارابی در مورد نبی و فیلسوف رجوع می‌کنیم تا نشان دهیم این ابهام و اجمال در آثار ملاصدرا روشنی و تفصیل یافته است. ملاصدرا در مباحث سیاست به آراء فارابی نظر خاص داشته و گاهی عین مطالب و عبارات فارابی را آورده است و این توجه چندان است که اگر فارابی درباره یک مطلب اقوال ظاهراً یا حقیقه متفاوت اظهار کرده ملاصدرا هم احیاناً آن نظرها را نقل کرده است.

پس مسئله این نیست که صرفاً اصطلاحات و تعبیرهایی مانند «رئیس اول»، «واضع النوامیس» و ... از فارابی اخذ شده باشد یا صفات ۱۲ گانه‌ای را که فارابی در کتاب‌های تحصیل السعاده یا آراء اهل مدینه فاضله برای رئیس اول ذکر کرده است عیناً آورده باشد، بلکه اگر فارابی در بعضی از آثار خود شش یا هشت صفت را برای رئیس اول لازم دانسته این وضع را در آثار ملاصدرا هم می‌بینیم. مع ذلک در این باب و مخصوصاً در همین باب است که ملاصدرا نظر اجمالی فارابی را تفصیل داده و ابهام آن را رفع کرده است. در مورد فارابی گفته‌اند (و شواهدی نیز در اثبات گفته آورده‌اند) که او به ماده دین و نبوت صورت

در نظر ملاصدرا همه پیامبران علم حکما و فلاسفه را دارند اما فیلسوفان به مقام جامعیت پیامبران نمی‌رسند

مورد نظر فارابی بوده است به این جهت بعضی از پژوهندگان گفته‌اند که رئیس مدینه فاضله فارابی، فیلسوفی است در لباس پیامبر اگر این حکم در مورد فارابی درست باشد به دشواری می‌توان آن را در باب نظر ملاصدرا صادق دانست و به هر حال اگر کسی بگوید ملاصدرا هم رئیس مدینه را فیلسوفی در جامعه نبی می‌دیده است، سخنش دقیق نیست. البته قضیه را معکوس هم نباید کرد، یعنی نمی‌توان گفت که رئیس اول مدینه در نظر ملاصدرا پیامبری است در کسوت فیلسوف؛ زیرا ملاصدرا فلسفه و حکمت را «کمال اول» رئیس اول و نبی منذر می‌دانست؛ تجسمی که در نظر او هر پیامبری فیلسوف و حکیم است هر چند که همه حکیمان و فیلسوفان پیامبر نیستند. با این بیان اختلافی که در نظر فارابی میان فیلسوف و پیامبر وجود داشت، برطرف شده است و اگر اختلافی باشد (که هست) این است که در نظر ملاصدرا مقام نبوت رجحان دارد؛ چه همه پیامبران علم حکما و فلاسفه را دارند اما فیلسوفان به مقام جامعیت پیامبران نمی‌رسند.

آیا این رأی با آنچه فارابی گفته است اختلاف اساسی دارد یا اینکه ملاصدرا صرفاً ابهام نظر فارابی را رفع کرده و آن را به کمال یا به تمامیت رسانده است؟ به نظر می‌رسد طرحی که به صورت اجمالی در نظر فارابی ظاهر شده بود در تفکر ملاصدرا از پرده ابهام بیرون آمده و سیاست و شریعت کلاً به هم پیوسته و در این وضع دیگر تفصیل فلسفه مدنی و سیاسی نیز چندان مورد نداشته است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. شرح اصول کافی، جلد ۲، صفحات ۳۷۹-۳۷۶ و ۱۷-۱۶ و مجلد اول صفحات ۳۵۲ و ۴۱۹، ترجمه محمد خواجه‌جو، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۷.
۲. مبدأ و معاد فصل هشتم از فن دوم با اندکی تصرف در ترجمه عبارات، صفحات ۵۶۶-۵۶۰.



فعال واسطه رأی نمی‌باشد. این حالت اگر برای جزء نظری از قوه ناطقه حاصل شود آن انسان حکیم و فیلسوف خواهد بود و اگر در قوه نظریه و عملیه و متخیله حاصل گردد آن انسانی می‌باشد که وحی بر او نازل می‌شود توسط ملک و آن ملک عقل فعال است. پس به اعتبار اینکه هر چه از جانب خدا بر عقل فعال فایض می‌گردد عقل فعال آن را بر عقل منفعل او فایض می‌گرداند حکیم و ولی و فیلسوف است و به اعتبار آنچه بر قوه متخیله او از آنجا فایض می‌شود، نبی و منذر است به آنچه خواهد شد و ...^۲

ملاصدرا پس از ذکر کمال اول رئیس مطلق، در فصل نهم از مقاله چهارم از فن دوم کتاب مبدأ و معاد کمالات ثانوی رئیس اول مدینه آورده است که همان صفات دوازده گانه باشد. در حقیقت تحقیقی که از زمان فارابی و حتی مدتی پیش از آن در باب ولایت و نبوت آغاز شده و در زمان ملاصدرا به مراحل دقت و کمال رسیده بود، در قضیه نسبت میان نبی و فیلسوف مشکل گشا شد. درست است که نبی دارای قوه متخیله بسیار قوی است که در عالم بیداری صور عالم غیب را با چشم باطن مشاهده می‌کند و صورت‌های مثالی پنهان از چشم مردم عادی را می‌بیند و اصوات و کلمات صادره از ملکوت را به گوش خود می‌شنود، ولی این مقام با تمام اهمیتی که دارد بالاترین مقام نیست هر چند که این مقام اختصاص به نبی دارد ولی در آن با نبی شرکت ندارد اما اگر ولی در این مقام با نبی شرکت ندارد نبی در برخورداری از قوه حدس قوی و درک صور خیالی با ولی شریک است؛ یعنی چنان نیست که نبی صرفاً واجد قوه تخیل قوی باشد یا با قوه احساس قوی بتواند در محسوسات تصرف کند.

ملاصدرا مخصوصاً در مشهد پنجم کتاب شواهدالربوبیه فصلی (یا اشراقی) را اختصاص به کفایت داده است تا روشن کند که اگر پیامبران معجزه دارند معجزه داشتن آنان از سنخ کار و بار کاهنان و غیبگویان و ساحران نیست، زیرا این طوایف که قوایشان به طور متعادل رشد نکرده است، چه بسا که از حیث خرد و دریافت عقلی ضعیف باشد. اما پیامبران در همه جوانب وجودی به کمال رسیده‌اند. این معنی لااقل به طور اجمال